

سیر دو عالم ، کردیم ، لیکن

جایی نرفتیم کز خود برآییم

بیدل

چه "نگاهی" و از چه بُنگاهی!!

خوب بر میگردیم به نوشتن .

نوشته فیاض نجیمی «نگاهی به کتاب "سندروم افغانستان"» را خواندم^۱.

نوشته ف. نجیمی ، به همان فقدان گواهی میدهد که کتاب «سندروم افغانستان» به حیث یک پاسخ به همان فقدان نگاشته شده است :

فقدان اساسی روشنفکری ما، فقدان فکر است؛ و ما تا زمانی که در عرصه فکر پیشقدم نه شویم، و خود برای خود افکاری رهنما به وجود نیاوریم، تا آزمون ما آلهء دست و بازیچه می مانیم.

موضوع اصلی این است که کتاب «سندروم افغانستان» به این توفیق مهم دست یافته است که در میان ما بحث و گفتگو بر انگیزد؛ آنهم بحث و گفتگوی دارای مایه و پایهء فکری و نظری؛ و این

1- فیاض نجیمی نوشته خود را در زمانی به نشر سپرد که ازجانبی کتاب «سندروم افغانستان» زیر چاپ مجدد رفته بود/ اپریل 2011/ و ازجانب دیگر اینقلم درآزمون با یک مصروفیت شخصی در گیر بودم ؛ ازینرو پاسخ به نوشته نجیمی به یک فرصت فارغ موکول شد؛ همان وقت ازین وضع به ف. نجیمی اطلاع دادم ؛ دوستانی هم نظر دادند که بهترین پاسخ به اینچنین یک نوشته یی همان که اصلاً پاسخ داده نه شود؛ بهرحال اینک که ویراست جدید کتاب «سندروم افغانستان» از چاپ برآمده است ، کوشیدم تا به بهانهء پاسخ به آغای نجیمی، برخی بدفهمی ها رفع شوند؛ اگر که ما افغانان نشان داده ایم که ذاتاً از " اهل سوء تفاهم " هستیم و نوشته آغای نجیمی یک نمونه بارز ازین تمارض است.

فیاض نجیمی دوست من بوده است؛ وی درین نوشته همه جا به اختصار ف. نجیمی نامیده شده است؛.

پدیده در محیط خواب زدهء روشنفکری ما، که اگر چیزی میگوید، هم، فازه کشیده میگوید، و بعد بدون آگاهی از احوال خود، دوباره بخواب می غلطد، یک پدیدهء نو است؛

این حقیقت در کار ف.نجیمی «نگاهی به کتاب سندروم افغانستان» نیز منعکس است؛ وی کوشیده است یک نوشتهء { و "نقد" } پر از منابع و مأخذ پیش بکشد:

«از مدتی بدینسو تصمیم داشتیم مقاله یی در باب کتاب «سندروم افغانستان» اثر جناب* سید حمیدالله روغ بنگارم، اما عوامل متعدد باعث تأخیر کارم میگردد. اکنون که فرصت مهیا گردیده است خواستم نیتم را عملی سازم.»

درین گفتهء ف.نجیمی، مطابق به توضیح تلفونی خودش، باید تصحیح وارد کرد. وی گفت:

« داکتر صایب کتاب شما یک و نیم سال است که از من جدا نمی شود، "کتاب زیر بالش" من شده است؛ بسیار یادداشت ماندیم ده کتاب تان، تمام روز ده اینترنت هستیم.... ایقه خواندیم.... ایقه خواندیم.... که نگویین»

این که در برابر آن مقیاس از خواندن، آیا ف.نجیمی توانسته است که چیز در خور عنایتی بدست دهد، و یا نه، این را در زیر می بینیم؛

مهم اینست که نجیمی میگوید که کتاب «سندروم افغانستان» انگیزه شده است که وی بسیار و بسیار بخواند؛ و این همان ضرورتی است که ما داریم؛ روشنفکر ما، روشنفکر نمیشود و نمیتواند شود، تا آن که فرا نگیرد که رسالت اصلی وی خواندن است؛ رسالت اصلی وی فکر کردن است؛ رسالت اصلی وی نوشتن است.

نوشتهء ف.نجیمی را مرور می کنیم؛ و چشم به راه بررسی ها و نقد های نو می نشینیم، که اینقلم اطلاع دارم که در راه است.

به امید اینکه کتاب «سندروم افغانستان»، به یکی از کتاب های سر میز تعداد هر چه بیشتر روشنفکران افغان مبدل شود؛ و برای کتاب «سندروم افغانستان»، همین سرافرازی بس .

•

بلحاظ فنی و ویراستی یک تذکر ف.نجیمی مفید است ؛

این که : در پانویس ها می باید در میان دو چیز یکی منابع (مأخذ) و دیگری توضیحات تمایز گذاشته می شد: «توضیحات هیچگاه جزء منابع نمی شوند»؛

متأسفانه کتاب «سندروم افغانستان» اکنون از چاپ مجدد برآمده است و این تذکر مفید را دیگر نمی شود که وارد کرد. در آینده در نظر گرفته می شود .

•
درسایر تذکرات فنی و ویراستی ف. نجیمی، چیز قابل استفاده به نظر نه رسید؛

ازین تذکرات ، به چند تا مکث می کنیم :

❖ ف. نجیمی می نویسد:

«در صفحه 2 درنقل قول [1] چنین منبع داده می شود - از این قلم. این درست است که نویسنده زمانی مقاله پی نوشته بوده است، که در آن اندیشه پی نخستین بحث کتاب مطرح شده بود. دیدگاه های هر نویسنده از یک تداوم و تسلسل تاریخی بر موضوعات برخوردار است. اما مشکل خواننده در کل و بررسی پژوهشی این پرسش را مطرح می سازد که نام آن اثر چی بوده است و در کجا و چی زمان تحت کدام عنوان به نشر رسیده است...»

- منظور از پانویس گذاشتن درین مورد این بود که این بند را اینقلم قبلاً نوشته بوده ام؛ دلیلی نه دیدم بر اینکه این بیان مستند ساخته شود ؛ در ویراست جدید نیز همان صورت قبلی باقی مانده است .

❖ ف. نجیمی دربارهء مفهوم «سندروم» چیز هایی درج می کند ، و اضافه می کند :

«از روی تصادف متن آلمانی سندروم در **ویکیپدیا** شبیه آنچی است که در تعریف کتاب «سندروم افغانستان» آمده است ...
"سندروم چین" بار تمسخر آمیز داشته است» ؛

- منظور ف. نجیمی از "اشاره" به **ویکیپدیا** روشن نه شد. ویکیپدیا یک لغتنامهء انتر-نیتی است ؛ و دربارهء هر چیزی از انترنیت پرسیده شود؛ **ویکیپدیا** ظاهر میشود و توضیح میدهد؛ این نگارنده نه تنها درین مورد، بل به تکرار، و خاصاً برای ستاندرد ساختن تعاریف به **ویکیپدیا** مراجعه کرده ام؛ توضیحات در تحت نام هینری کیسینجر نیز قسماً از **ویکیپدیا** نقل شده است؛ و چون سوال قضاوت روی شخص مطرح بود، حتی تاریخ نقل از **ویکیپدیا** قید شده است؛

○ ف. نجیمی بار دگر بخواند ، می بیند ؛

- "سندروم چین" بار تمسخر آمیز داشته است ؛ ویا بار تفاخرستیز ؛ این به جایش ؛

اینقلم "سندروم چین" را ذکر کرده ام تا یک نمونه باشد برای این که مفهوم

«سندروم» بالای نام یک کشور قابل انتقال است؛ ازین رو «سندروم افغانستان» نیز می توان نوشت؛

در هر نوشته، هر قدر مبتدیانه و ساده هم باشد، سهمی هم به آن کسی بر می گردد که آن نوشته را می خواند؛ برای اینقلم تکانه‌دهنده بود که ف.نجیمی نه توانسته است کتاب «سندروم افغانستان» را دقیق بخواند؛ و مثلاً در همین مورد این رابطه بسیار بدیهی را ببیند؛ و نه توانسته است در نظر آورد که خود ترکیب "سندروم افغانستان" نیز، به معنایی، پیامی از یک زهرخند دارد:

«جهان فاجعه دو جنگ جهانی را، که فقط ده سال دوام یافت، پیوسته با چُنْدش و اشمیاز بخاطر می آورد؛ عجب است که نه می تواند درد مردمی را حس کند که 35 سالست جنگ، آنان را از خود می رباید؟

جنگ افغانستان یک «جنگ فراموش شده» نیست؛ حقیقت تکانه‌دهنده اینست که جهان در سر مستی پشیمانی در راه "معامله بزرگ"، حق و نیاز ریشه دار مردم افغانستان به صلح را نادیده گرفته و زیر پا کرده است؛

افغانستان گذشته بی نیست که جهان در راه تغییر خود، بخواهد و یا بتواند آن را به دور بیاندازد؛

افغانستان همان آینه بی ست که "جهان متمدن"، که می خواهد خود را از نو آرایش کند، ناگزیر است سیمای تهوع براگیز خود را در آن ببیند؛ و به خود بلرزد؛ و به عقب بجهد^۲»

یا اینست که ف.نجیمی معنای "تمسخر" و "زهرخند" را نمی داند؛ و یا اینست که وی نمی تواند یک متن به زبان دری را دریابد؛

○ مشکل ف.نجیمی در قرائت است؛

❖ ف.نجیمی می نویسد:

«ارچند در آغاز وضاحت داده شده است که اثر، یک «نوشته»... می باشد ...

یعنی **صرف** یک **نوشته** . اما تدوین فصل ها و عنوان های اثر **از مرز یک «نوشته» فراتر** می رود، که بهتر بود در همان آغاز **کتاب** نامیده می شد...»

○ «نوشته» ، در یادداشت آغازین کتاب «**سندروم افغانستان**»، اشاره به **ما قبل** دارد ، و دقیق است . نمونه های متعددی از نوشته هایی را میتوان مثال زد که بعداً کتاب شده اند {مثلاً کتاب بر خورد تمدن ها ؛ از هانتینگتون}؛

○ ف. نجیمی افاده های «**صرف** یک نوشته» و «از مرز های یک نوشته فراتر می رود ... کتاب نامیده می شد» را **دقیق نه می آورد** : "نوشته" با " کتاب " **تعارض نه دارد** ؛ و افاده "**صرف** یک نوشته" ، دقیق نیست؛ کتاب در **چارچوب نوشته** صورت می بندد؛ و نه **فراتر** از نوشته ؛

❖ ف. نجیمی می نویسد :

«**فصل های یک کتاب بیانگر محتوای درونی (!؟) آن می باشند. اما کتاب «سندروم افغانستان» علی رغم داشتن فصل ها، چنانکه بانیسه (!؟) است درست طبقه بندی نشده است. حجم فصل ها خیلی نا متناسب اند. به گونه مثال فصل سوم کتاب به طور عجیب در 5 صفحه نگاشته شده است؛ در حالیکه فصل آخر به بیش از 170 صفحه افزایش می یابد. جالب اینکه فصل آخر خود دارای زیر فصل های متعدد می باشد... بهتر می بود هرگاه بعضی از مسایل... در جای دیگر و برای بحث های اختصاصی تر گذاشته می شدند و از حجم اضافی کتاب پیشگیری می شد»؛**

○ معلوم نه شد که ف.نجیمی از کجا به فصل ها و تناسب فصل ها در کتاب «سندروم افغانستان» رسیده است؛ در نسخه ای که ف. نجیمی در دست دارد ، کتاب «سندروم افغانستان» اصلاً در تحت **فصول** ، تبویب نه شده است؛

نه تنها اینست که بحث « و اما درباره جنگ» در 5 صفحه آمده است؛ بل، در نسخه ای که نجیمی در دست دارد ، در بحث «حوزه تمدنی ما» ، «زیر فصل» شماره 4 ، **تنها 2 صفحه** را در بر میگیرد؛ در حالی که «زیرفصل» شماره 9 ، در تحت همین بحث ، 35 صفحه را در بر می گیرد؛

آغازی **نجیمی** از چه رو درینجا کدام چیز «عجیب» دیده است؟

بعضاً برای یک توضیح در پانویس، برابر با همین نوشته حاضر ف. نجیمی کار و تحقیق لازمی شده است؛

○ کتاب «سندروم افغانستان» بر حسب «بلست» نوشته نه شده است؛ در کتاب "سندروم افغانستان" نه تنها «حجم اضافی» بار نه شده است، بل اهتمام نگارنده بر فشرده گی و اختصار بوده است، که از نظر خواننده /یکی از نمونه ها خود آغای نجیمی / معضل اصلی کتاب تواند بود؛ چیز هایی که در کتاب درج شده اند، به پیروی از لزوم دید نگارنده درج شده اند؛ در همه جا بحث در همانجا به پایان رسیده است، که سخن در آنجا به پایان رسیده است؛

○ مشکل ف.نجیمی در قرائت است؛

❖ ف. نجیمی می نویسد:

« ذکر منابع با دشواری های عظیم مواجه اند.... تعداد زیاد نقل قول های نویسندگان طوری ذکر شده اند که ... منبع و زمان انتشار در آن مفقود اند.... صرف در 100 صفحه اول کتاب به دو نوع ذکر نادقیق منابع بر می خوریم، که همه اهمیت اثر را از لحاظ پژوهش و اکادمیک می کاهند....
در نمونه نخست به نقل قول های (پی!) برمیخوریم که اکثراً در پانویست شماره گذاری شده اند ولی اکثر آنها فاقد تاریخ و منبع می باشند.
نوع دیگر آن ذکر نقل قول ها بر روی متن کتاب به استناد از یک منبع، یا یک شخصیت سیاسی و یا ژورنالیستیک می باشد، بدون این که منبع دقیق ساخته شود».

درین رابطه چند تذکر:

○ احتمال می برم که در ویراست جدید برخی از ایراد هایی که ف. نجیمی نیز نشان داده است، برطرف شده باشند؛ به سایر موارد در آینده می توان توجه کرد؛ کدام عجلهء خاص در کار نیست؛ معلوم نه شد آغای نجیمی را چه چیزی به «جززز و بووو» انداخته است؛

○ ف. نجیمی در بحثی که از "مراجعات" [bibliographical references] در کار تحقیقی می کند، از وسواس به وسوسه می لغزد؛ و درین میان وی یک تمایز مهم را از نظر می اندازد؛ و آن تمایز این که "مراجعات" اساسی در یک اثر تحقیقی، به دو نوع اند؛ و این دو نوع از هم متفاوت اند :

یکی منابع : که این منابع در تحت عنوان کتابشناسی **Bibliographie** آورده می شوند. شاخص های کتابشناسی، عبارتند از : مؤلف ؛ عنوان؛ مترجم؛ جای نشر؛ تاریخ نشر؛ مرجع نشر؛

منابع بیان میدارند که از آنجا که هیچ اثری کاملاً^۳ نو نیست ؛ پس نگارنده اندیشه های خود را در نسبت با کدام اندیشه های قبلی انکشاف داده است؛ و کدام آثار را برای مطالعهء بعدی پیشنهاد میکند؛

چنین نمونه ها هم در کتاب « سندروم افغانستان » موجود هستند؛

دیگری مأخذ References : درینصورت علاوه از شاخص های کتابشناسی، خاصتاً صفحاتی که از آنها "اخذ" صورت گرفته است ، حتماً باید ذکر شوند؛

مأخذ بیان میدارند که نگارنده برای اثبات احتجاج ها و تردید های خود چه استنادی را پیشکش میکند؛

اینگونه مراجعات ، اساس کار در کتاب «سندروم افغانستان» بوده اند؛

صورت قدیمی کارچنین بود که مأخذشناسی (References) ؛ و کتابشناسی (Bibliographie/Quellen) ؛ در تحت عناوین جداگانه در اخیر کتاب آورده می شدند؛ اما امروزه ترجیح داده میشود که این هر دو شکل مراجعات ، در ذیل هر صفحه آورده شود؛

تا رفع سوء تفاهم کرده باشیم، یک مثال می زنیم؛

کتاب یورگن هابرماس

J.H.: DIE POSTNATIONALE KONSTELLATION ; Sk ; baden-baden; BRD; 1998;

این کتاب را ورق می زنیم؛ در ص 147 سه پانویس می خوانیم؛ که دوتای آنها بدینگونه هستند:

3- دربارهء یک اثر تحقیقی اذعان میشود که هر کتاب تازه از 15 تا حد اکثر 25 در صد اندیشه های نو را احتوا می تواند؛ بقیه لاجرم تکرار داده های قبلی است ؛ داده های قبلی یی که هر نگارنده در استقامت تحقیقی خود آنها را از نو ترتیب می کند و ازینطریق راه را برای نتیجه گیری های نو میگذشاید.

68-St.Leibfried,P.Pierson(Hg),Standort Europa; europäische Sozialpolitik,FFM;1998;

70-W.Streeck,Vom Binnenmarkt zum Bundesstaat?; Überlegungen zur politischen Ökonomie der europäischen Sozialpolitik, in: Leibfried Pierson (Hg)(s.Fn68),337 ff

پانویس اولی از نوع کتابشناسی است؛ و پانویس دومی از نوع مآخذ شناسی؛

و از همین کتاب دو مثال بعدی می زنیم تا روشن شود که این یک استثنا نیست ، یک قاعده است؛

ص 197:

3-J.Hab.:Der philosophische Diskurs der Moderne;FFM;1985;13-21;

4-R.Koselleck,vergangene Zukunft;FFM;1997;

پانویس اولی از نوع مآخذ شناسی است؛ و پانویس دومی از نوع کتابشناسی؛ در همین کتاب مراجعات متعددی در پانویس صرفاً از نوع کتابشناسی آورده شده اند؛

ص 97:

2-U. Menzel, Globalisierung vs. Fragmentierung, FFM,1998

3-J.Rawls,Eine Theorie der Gerechtigkeit ,FFM, 1997

هر دو پانویس از نوع کتابشناسی هستند؛

علاوه ازین، در کار تحقیقی کاملاً معمول است که گاهی در داخل متن صرفاً نام نویسنده، و یا صرفاً نام مرجع نشر خبر در میان قوسین(.....)، و یا درمیان /...../ ذکر میشود؛

یعنی اگر این نگارنده نوشته ام / طارقعلی/؛ و یا / بی بی سی /؛ و یا / کیسینجر/؛ این کدام لغزش نیست؛

اگر ف.نجیمی طور دیگری خواسته بگوید، پس این نشان از نابلدی وی دارد. خود را تصحیح کند؛

یک مثال می زنیم تا رفع سوء تفاهم شده باشد.

کتاب **STRUKTURELLE EVOLUTION UND DAS WELTSYSTEM** از
SUHRKAMP/FFM/1998/GERHARD PREYER را از نظر می گذرانیم ؛
درین کتاب در ص 18 میخوانیم:

«از آغاز سال های نود، بر دانشمندان عرصهء علوم اجتماعی پیوسته بیشتر معلوم گردید که یک مرتبهء نو گسترش سیستم اقتصادی، و توسعهء "سیستم های قسمی" در نظام اجتماعی تکوین یافته است؛ این جریان به یک "مکان زدایی" (پ.ویریللو) از نظام اجتماعی؛ و "یک شی زدایی از امر اجتماعی" (گییزین) انجامیده است» / ترجمه ازین قلم /

ازینها گذشته یک اثر تحقیقی، بدون کمترین شبهه/ و برخلاف فرمایشات آقای نجیمی / هم به مقالات ، و هم به نقل قول ها ، و هم حتی به گفتار ها ، مراجعه داده شده می تواند ؛ و این مقالات ، و نقل قول ها ، در قسمت منابع ذکر میشوند؛

تردیدی نیست که در نسخه یی که در دست ف.نجیمی است برخی نواقص در ذکر مأخذ موجود بوده است ؛ و ممکن است که در ویراست جدید برخی از آنها هنوز هم باقی باشند؛

و اما هرگاه این تمایز در میان دو نوع مراجعات را در نظر گیریم ، و مورد ذکر نام در داخل متن را نیز در نظر بگیریم ، پس تعداد این «نواقص» بدان "طراوت" نیست که ف.نجیمی ادعا کرده است ؛ و «دشواری های عظیم» که آقای نجیمی درین رابطه آورده است ، یک مبالغهء زننده و حتی وقیحانه است؛

○ این وضع «کم و بیش بی نظم در ذکر منابع و مأخذ در 100 ص اول» ، یک داستان ناراحت کننده دارد :

کاربالای کتاب را تا حوالی ص 250 رسانیده بودم؛ که درین میان متأسفانه اشتباهاً نوشته از PC من شسته شد؛ کوشش من برای احیای نوشته، به شمول مراجعه به مراجع مسلکی، بی نتیجه ماند؛

پیش ازان، یک نقل از قریب ص 150 اول را بنا به تقاضای آقای نجیمی به وی فرستاده بودم؛ من با امید به این که کم از کم بخشی از کار های نو از جمله دربارهء منابع و مأخذ { در نقلی که به وی فرستاده بودم، محفوظ مانده باشد، به وی مراجعه کردم و اطلاع دادم که نوشته تلف شده است، و وی لطفاً آن آخرین نقل نوشته را که به وی فرستاده بودم، به من

دوباره بفرستد؛ آقای نجیمی {خلاف همه چیز های معمول در مناسبات ما} پس از چند بار مراجعه من و پس از تعلل زیاد ، به جای نقل word یک نقل در pdf به من فرستاد که آن هم باز نمی شد!! ؛ من ناگزیر نقل منتشره در سایت آسمایی را اساس کار مجدد قرار دادم؛ و چنین بود که نا دقتی های آن "نقل مستعجل" آسمایی، قسماً در کتاب تکرار شدند؛

کارکتاب به تأخیر افتاد. درین فاصله آقای نجیمی برخی مضامین ، و از جمله دو مفهوم «بحران پارادیمی»؛ و «اندیشه ی رهنما» را که در متنی که من به وی فرستاده بودم ، مندرج بودند ؛ «سَط و لُغَط بالا رفت» و در نوشته های خود مطرح ساخت ؛

{نوشته های نشر نشده من نزد دوستان متعددی موجود هستند؛ و برای مثال ذکر می کنم که یک شخصیتی به بزرگی دکتر اکرم عثمان، وقتی در بحث های مشابه وارد میشود؛ از روی امانت ذکر می کند که س.ح. روغ درینباره چنین نظر دارد؛ و ازینگونه {

چنین کار های ف. نجیمی بسیار مضمیزکننده بودند؛

❖ ف.نجیمی می نویسد :

○ «تعدیل عنوان سرسخن با یک عنوان اضافی: «به جای سر سخن»
نابجاست»

«خوب . مستفید شدیم»^۴ :

○ طرفه این که ف. نجیمی « به جا» را « نا به جا » دیده است ؛

○ «به جای سرسخن» :

این افاده از روی فروتنی آورده شده بود ؛

○ در ویراست جدید صرف «سرسخن» آورده شده است ؛ چون در اخیر کتاب در برابر آن «پای سخن» افزود شده است .

4- دوست من جناب نجیب الله یوسفی، که در پروگرام مباحثات انترنیتی (پال تالک) با نام مستعار «نجیب افغان» ظاهر می شود؛ تکیه کلام بسیار جالبی دارد؛ هرگاهی که کسی سخنان بی ربط بگوید ، بعد نجیب افغان به مباحثه وارد می شود و می گوید : « خوب. مستفید شدیم!!!»

❖ ف.نجیمی در دوجا ، بسیار وارخطا و به حساب "هله نه مان" ، ذکر می کند که کتاب «سندروم افغانستان»، « یک کتاب اکادمیک نیست» ؛

درین رابطه چند تذکر:

○ نخست این که این نگارنده ادعا نه کرده که کتاب «سندروم افغانستان» یک کتاب اکادمیک است ؛

○ سپس این که اگر دکتر اکرم عثمان چنین نظری داده است ، جناب ایشان صاحب صلاحیت اکادمیک برای چنین ابراز نظری است ؛ و چنین ابراز نظر های تشویق آمیز ، از جانب شخصیت های دارای صلاحیت اکادمیک، در حق کتاب «سندروم افغانستان» کم نیستند؛

پروفیسور گران توریال، استاد کرسی "کشور های کمترین انکشاف یافته" در یونیورسیتی «اوتریخت» ، هالند، نویسندهء کتاب ها، و رساله های تحقیقی متعدد در مسایل افغانستان، در مسایل کشور های کمتر انکشاف یافته ، و در مسایل بین المللی ، می نویسد:

« شیوه و میتودولوژی بحث "در باره ء ضرورت حوزه تمدنی ما" یک ابتکار کاملاً جدید در تاریخ آثار و نوشته های تحلیلی و طرز تفکر روشنگرانهء سیاسی در جامعه ما میباشد»

این رساله، یک مونولوگ فوق العاده غنی از معلومات از منابع معتبر، اسناد و شواهد بوده، شیوه های تحلیل متن، و هم توجه در نوشته ، آشنائی با مواد و منابع و مضامین جمع آوری شده ، سترکتور جملات سیاسی (با ویژه گی منحصر به سیاسی نویسی) ، انتخاب واژه ها بر حسب دقت و عمق نظر، یک تحلیلگر وارد در موضوع را معرفی میدارد»

پانویس ها و توضیحات که مبنی بر اسناد و شواهد، تحریر شده ، ونیز ترسیم تاکتیک ها و بازی های نهایت پیچیده و مغلق جیوپولیتیکی در چوکات جیو ستراتیژی های قدرت های جهانی و منطقوی (!)..... این روشنگریست برای چیز فهمن سیاست و سیاسون افغان.

مسلم است که با تحریر و نشر این رساله خدمت بی شایبه به وطنداران شده است.....»

برای آنانیکه مصروف سیاست، نوشته های تحلیلی و تفسیری سیاسی در حوزهء

سوق الجیشی ما هستند، باخص کسانی که مصروف تعمق در وضعیت جغرافیائی سیاسی و در وضعیت پیچیده و بحرانی سیاسی حال و آینده مملکت ما هستند، مطالعه این رساله نهایت مفید، ضروری و آموزنده است.

به یقین کامل که رساله **سندروم افغانستان** یکی از بزرگ ترین و با ارزش ترین آثار معتبر تحلیلی و روشنگری از وضعیت پیچیده سیاسی کشور ما و منطقه می باشد. و شیوه بخصوص نگارش آن تا حال در اجتماع ما نظیر ندارد.....»

○ و بعد هرگاه قرار باشد کدام حکمی درباره کتاب «سندروم افغانستان» صادر **شود**؛ و یا **نه شود**؛ این از صلاحیت مراجع اکادمیک خواهد بود؛ معلوم نه شد که **ف. نجیمی** در مقام مثلاً کدام چی کاره، چنین فتوایی را «دززز» کرده است؟

❖ **ف. نجیمی** می نویسد:

«...در نمونه **اثر سومی** در صفحه 13 به اندیشه **تامس مور**، که همان **توماس مور** *Sir Thomas More* معروف نویسنده کتاب **اتوپیا** باید باشد، به مفهوم «درست» اشاره میگردد که **آنتونی کنی** بدان پرداخته است. و بعد تر در همان پانویس از **یرتراند راسل** و **ویتگنشتاین** یاد می شود، اما معلوم نیست آن ها مفهوم «درست» را در کدام آثار شان و به کدام هدف مطرح نموده اند. همچنانکه نظریه **بیدل** با دو نظریه **مدرن** و **پست مدرن راسل** و **ویتگنشتاین** به هیچوجه **حتا** مشابهت هم ندارد!»

خوب . مستفید شدیم :

○ یکی این که مترجم ایرانی، کتاب **آنتونی کنی** را با عنوان «**تامس مور**» از انگلیسی ترجمه کرده و باید به **همان گونه** که در صورت ترجمه آمده است، ذکر می شد؛ این تفاوت ها در میان صورت نگارش اروپایی با ترجمه فارسی، مثال های بسیار دارد: مثلاً ژان **پاول** سارتر، (مطابق به تلفظ فرانسوی)، در فارسی ژان **پُل** سارتر ترجمه شده است؛ و یا **میشل فوکولت**، (مطابق به تلفظ فرانسوی)، در فارسی به **میشل فوکو** ترجمه شده است؛ و یا **پاول** وولف ویتس امریکایی که خود **ف. نجیمی** نیز **پال** ولفویتس می نویسد؛ تکرار صورت نگارش «**توماس مور**»، که قرایت آلمانی و فرانسوی نام «توماس» بدینصورت می آید، از جانب **ف. نجیمی**، **مبتذل** است؛

○ **دو دگر** این که این یک **اثر سومی نیست**؛ این کتاب نزد نگارنده موجود است؛

ف. نجیمی اشتباه کرده است؛ ف. نجیمی خود را تصحیح کند؛ ف. نجیمی خودش همان اشتباهی را مرتکب میشود، که آنرا به کتاب «سندروم افغانستان» نسبت می دهد: در خیال از یک کتابی سخن می گوید که آن را نه دیده است؛ و در نتیجه در موهومات دست و پا می زند؛

○ سه دگر این که به مفهوم «درست»، انتونی کنی، نه "پرداخته است"؛
انتونی کنی این چیز را از نمایشنامه مور به نورفورک نقل می کند:
« نکته در درست بودن و یا درست نبودن این امر (فی ذاته . اینقلم) نیست ، درین است که من باور دارم که درست است ، حتی نه ازان روی که باور دارم، بلکه ازان روی که منم که باور دارم»/ص123/
این گفتار مور، یکی از نشانه های نبوغ عظیم وی در دریافتن چیزی است که ما افغانان، و طوری که در نظر می آید، ف. نجیمی نیز ، امروز 5 قرن پس از وی، نیز نه می توانیم دریابیم؛

○ چار دگر این که مفهوم «درست» به عنوان یک مفهوم در عرصه فکر، از آغاز فکر مدرن به وسیله دکارت دوباره مطرح شد {بار نخست از مفهوم درست ارسطو بحث کرد}، جایی که دکارت مفهوم متد را جمع بندی کرد ؛ طی 4 قرن بعدی این مفهوم بار ها زیر و زبر شد؛ تا این که در آغاز قرن بیستم هر دو تن برتراند راسل و شاگرد وی ویتگنشتاین، که از پیشقدمان فلسفه تحلیلی { و همراه با البرت اینشتاین نیز از پیشقدمان مکتب وین (پوزیتیویزم منطقی) } به شمار بودند ، این بحث را فیصله دادند و امروز این مفاهیم ، از مفاهیم بدیهی فکر هستند⁵؛
تذکر نگارنده درباره راسل و ویتگنشتاین یک "توضیح" است، و ذکر مأخذ از ضروریات "توضیح" نیست ؛ خواننده علاقمند می تواند به آثار آنان مراجعه کند⁶؛

○ پنج دگر این که تذکر ف. نجیمی درباره بیدل ، همان فکاهی را به خاطر می دهد که

5- دو نام فلسفه تحلیلی و پوزیتیویزم منطقی که اکثراً به معادل هم ذکر میشوند، در تاریخ فلسفه در باب های جداگانه آورده شده اند؛

6- راسل مفهوم درست را در بحث از صدق و کذب مطرح کرد؛ و ویتگنشتاین این بحث را بر مفهوم معنا وارد ساخت؛ ویتگنشتاین نشان داد که جمله از هر دو طرف باز است ؛ جمله را می توان از هر دو طرف طوری بسط داد که با قواعد دستوری تعارضی نداشته باشد {وینابرا از نظر دستوری "درست" باشد}؛ و اما با اینحال نه واجد صدق باشد؛ نه واجد کذب باشد؛ و نه واجد معنا؛ این احتجاج ویتگنشتاین به بحث های بعدی درباره دستور زبان انجامید، زیرا پذیرفته شده بود که دستور زبان، قاعده و چارچوب معنا است .

کسی گفته بود «صایب در همو نقشه هم چند شب پاییده بوددم م م» ؛

❖ ف. نجیمی می نویسد:

«یک مثال اضافی دیگر نیز از صفحه های 18 و 19 میآوریم که مربوط به نقد دیوید میلیند وزیر خارجه پیشین بریتانیا میگردد. بحثی که میلیند در مورد تروریسم دارد و بعد نوام چامسکی آنرا انتقاد میکند، را باید در متن کامل اندیشه چامسکی جستجو نمود. بدون شک نوام چامسکی فیلسوف چپ امریکاییست و بنیاد فکری وی را مبارزه علیه سرمایه داری امریکا تشکیل میدهد. اما طرح و برداشت ژاک دریدا همان چیزی نبود که چامسکی در نظر دارد»

خوب . مستفید شدیم :

○ عرض شود که طرح نوام چامسکی در انتقاد از مفهوم تروریسم ، اصلاً متوجه دیوید میلیند نیست ؛ ف. نجیمی اشتباه می کند؛ خود را تصحیح کند؛

○ اینقلم از نوام چامسکی نقل کرده ام؛

منظور ازین نقل این است که نشان داده شود مفهوم تروریسم قبلاً ، و در دهه 80، نیز مطرح بوده است؛ یعنی طرح این مفهوم به حیث یک "شعار تعرضی" غرب ، هر جا که این تعرض می بایست توجیه می شده، یک سابقه طولانی تر دارد؛ در ویراست جدید درینباره نمونه های بعدی هم آورده شده است؛

○ معلوم نه شد که چرا ف. نجیمی می خواهد که حتماً ما را متقاعد بسازد که برداشت دریدا از مفهوم تروریسم، متفاوت است از طرح و برداشت هابرماس ویا چامسکی ازین مفهوم؛ مگر کسی ادعا کرده که چنین نیست؟

دربحث از مفهوم تروریسم نیز این سه تن به مسایل متفاوتی اشاره کرده اند؛ واما نظریات هر سه آنان یک وجه مشترک دارد: هر سه آنان بیان میدارند که معنایی که ازین مفهوم اداره امریکا عنوان می کرده، مشروعیت نه دارد؛ در پانویس ها همچنان ذکر شده است که نه تنها حکومت انگلستان، بلکه اداره اوپاما نیز این مفهوم را به معنایی که اداره بوش از آن مراد میکرد، اینک غلط خواندند ؛ و آن را کنار گذاشتند ؛

○ مشکل ف.نجیمی در قرائت است .

❖ ف. نجیمی می نویسد :

«مثلا در صفحه 15 اشاره به مقاله یورگن هابرماس در مورد شکست نئو-

لیبرالیسم پس از پیروزی اوباما در ایالات متحده امریکا میگردد که با اندیشه ای(؟) «جابجایی در قدرت» آلون تافلر هیچگونه ارتباط نه در اندیشه و نه در زمان دارد. هابرماس یک منتقد کپیتالیزم است و تافلرها (الون و هاید) دو اندیشه پرداز نئوکانسرواتیسم. از سوی دیگر تافلر موضوع «جابجایی در قدرت» را در سال 1993 برای تحکیم پایه های نئوکانسرواتیسم- «رونالد ریگن» به مقام ریاست جمهوری امریکا آغاز گردید و تا پیروزی «بارک اوباما» بیش از یک ربع قرن ادامه یافت.»

خوب. کسی گفته بود که «فیل همانست که خرطوم آن بمانند کرم است؛ و کرم بر هفت نوع باشد...»

○ گفته هابرماس نه تنها به ارتباط نیوکونسرواتیسم نقل نه شده است، بل این گفته با پیروزی اوباما نیز هیچ ربطی نه دارد؛ هابرماس این «شکست نیولیبرالیسم» را به آدرس بحران جاری مالی مطرح کرده است؛ و این، در متن کتاب «سندروم افغانستان» کاملاً وضاحت دارد.

○ چنین «ارتباط» اصلاً در میان هابرماس و تافلر بر قرار ساخته نه شده است؛ «نه در اندیشه نه در زمان»؛ مسأله بلحاظ دیگری مطرح شده است که شاید به علت فشرده گی از نظر ف. نجیمی پوشیده می ماند:

بحران مالی کنونی، یک بار دگر این سوال را به پیش کشید که کدام ساختار هایی فرو ریخته اند و یا مفقود اند، و کدام تحولات ساختاری واقع شده اند، که چنین بحرانی سر زده است؟

مارکسیست ها میگفتند که این بحران ها خصلت سیستمی دارند و نشانه مرگ سرمایه داری هستند و زمان انقلاب فرا رسیده است؛ شاید هم این انقلاب فرارسیدنی است؛ و اما درین راه، کم از کم یک نسبت برعکس شد: این سرمایه داری بود که «سیستم سوسیالیستی» را از سر راه خود روید؛ و نه بر عکس؛

تافلر، به مناسبت دیگری، تبیینی از «جابجایی در ساختار قدرت» بدست میدهد؛ که اینک مبنای تحلیل بحران مالی کنونی را، اینقلم، در یک استقامت مشخص، در آن تحلیل جستجو کرده ام؛

از نظر اینقلم، تحلیل تافلر درباره جابجایی در ساختار قدرت، که گذار به تمدن انفارماتیک در «زیرساخت» آن قرار دارد، می بایست اینک و اکنون مبنای این بررسی قرار گیرد که چگونه میدان گلوبال دچار یک تحول ساختاری شده است؛

نظری که اینقلم بر آن تأکید داشته ام این بوده است که این تحول ساختاری در میدان گلوبال است که نمی توانسته است به این بحران جاری نیانجامد؛

و اینقلم بر این نظر خود محکم ایستاده ام؛

○ اینقلم در بحث هایی که از تافلر کرده ام، بر دو کتاب وی بیشتر متکی بوده ام { از تافلر چار کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است } یکی جابجایی در قدرت؛ و دیگری به سوی تمدن جدید^۷؛

موضوعاتی که در کتاب جابجایی در قدرت مورد توجه اینقلم بوده اند در تحت پانویس مربوطه نقل شده اند؛ موضوع اصلی توجه اینقلم به کتاب جابجایی در قدرت، طرح تافلر درینباره است که در تحت تمدن انفارماتیک در ساختار قدرت تغییر اساسی رو نما شده است؛ این اندیشه وی خصلت رهنما و تبعات فلسفی سیاسی دارد که بی رابطه به این که تافلر خودش به کدام «ایزم» و «تیزم» و «چیزم» تعلق دارد؛ باید در آن دقت کرد.

مندرجات نجیمی درین رابطه تهوع آور اند. این ادعای ف. نجیمی اصولاً نابجا و گواه بر بدفهمی متدولوژیک وی است، آنجا که مدعی میشود بحث در برخی از مضامین تافلر، بحث از نیو-کانسرواتیسم را لازمی می سازد؛ این ربط می گیرد به موضوع بحث، و به سطح بحث، و به اختصاص بحث که کدام موضوعات و با چه پهنا و چه ژرفا و در کدام چارچوب، مطرح شوند { یک مثال می زنیم: همه کسانی که با کامپیوتر کار می کنند، لازمی نیست که انفارماتیک بدانند }

❖ ف.نجیمی می نویسد:

«... نظریه امپریال یک نظریه چپ است، که منشاء آن به تئوری امپریالیسم لینن برمیگردد و مفهوم کنونی آنرا «آنتونی نگری» و «مایکل

هرد» مطرح کرده اند، که حتا از جانب عده یی از مارکسیست های ارتودوکس مورد نقد قرار گرفته اند...»

"بر این حال پریشان رحمت آرید" !!

یکی اینکه مفهوم امپیریالیسم، پیش از لینین شناخته بود؛ مفهوم امپیریالیسم برای بار اول بوسیله چارلز ای. کاننت امریکایی در سال 1898 در کتاب «پایه های اقتصادی امپیریالیسم» مطرح شد؛ و جان هابسون انگلیسی در سال 1902 کتاب «پژوهشی در امپیریالیسم» را انتشار داد؛ و این مفهوم از چندین دست گذشت تا که در 1916 به دست لینین رسید؛

دیگری اینکه «نظریه امپیریالیسم لینین»، که از ماندگار ترین آثار وی بوده است و تا کنون نیز در مباحث بدان استناد میشود، دیربست که موضوع انتقاد قرار گرفته است؛ درین رابطه فرناند براودل می نویسد:

«لینین.... نوشت :

مشخصه سرمایه داری کهن، جایی که رقابت آزاد حکم می راند، صدور کالا بود؛ مشخصه سرمایه داری امروزی که در آن انحصارات فرمانروای بلند مرتبه هستند، صدور سرمایه است

این اظهارات {اما} بسیار قابل بحث اند؛ سرمایه داری همواره انحصارگرا بوده است، و کالا و سرمایه همواره همزمان در گردش بوده اند بسیار پیش تر از آنکه قرن بیستم فرا برسد، صدور سرمایه یک واقعیت زنده گی روزمره بود.....[^]»

سپس اینکه نظریه لینین درباره «امپیریالیسم» بر استنباط قرن نوزدهمی از امپراطوری، و بر نقد ازان استنباط، معطوف است؛ و نظریه امپیریالیسم نوین بر استنباط امپیریال از جهان کنونی معطوف است؛

استنباط قرن نوزدهمی از امپراطوری، بر «تاسیس مهاجر نشین ها(در مستعمرات)» مبتنی بود که از پیشقدمان طرح این مفهوم "مهاجر نشین ها"، یکی هم رفیق زور آغای نجیمی بود، همان توماس مور؛

طوری که به مناسبت های دیگر توضیح شده است، در جریان قرن نوزدهم همین مهاجر

نشین ها به تاسیس «ناسیونالیزم کریول» پرداختند⁹؛ و در پیشاپیش نهضت های آزادی خواهی ملی در مقابل کشور های مادری قرار گرفتند (مثلاً آمریکا و جنگ استقلال آمریکا بر علیه امپیریالیزم انگلیس)؛

در جریان و در اخیر قرن نوزدهم امپیریال {انگلیس} از مهاجر نشین ها و «میرکانتالیزم انحصاری» آنان فراتر می رود و بر سرمایه مالی متکی می شود؛ درین دوران است که بازار خصوصی که از نظارت می گریزد؛ از بازار عمومی که نظارت را می پذیرد، متمایز میگردد؛

در بررسی ازین مقطع است که لینین نظریه خود درباره امپیریالیزم را در سال 1916 قایم ساخت؛

○ «امپیریالیزم نوین»، که مبنای نظری و سیاسی نظریه امپیریال است، نه تنها یک نقل و یا تکرار نظریه لینین درباره امپیریالیزم نیست؛ بل بهیچوجه یک نظریه چپ نیست؛ نجیمی اشتباه می کند؛ و خود را تصحیح کند؛

با پایان جنگ دوم جهانی، امپیریال انگلیس در هم شکست تا امپیریال آمریکا جای گزین آن شود؛

مفهوم امپیریالیزم که در یک دوره طولانی از قرن بیستم، یک مفهوم چپ فهمیده می شد، از آغاز سالهای 1970 به تدریج از نوشتار چپ بیرون لغزید و از نوشتار راست سر بدر آورد¹⁰؛ تا جایی که پرابهات پاتنیک مارکسیست در سال 1990 مقاله یی نوشت با این عنوان که «بر سر امپیریالیزم چه آمد؟»

مفهوم امپیریالیزم به تدریج در دهه 1970 در چارچوب فعالیت سه جانبه گرایان {از سه جانبه گرایی = تری-لاتیرالیزم} دوباره مطرح شد و در متن نظریه امپیریالیزم نوین انکشاف داده شد؛ از سیما های اصلی تنظیم کننده این نظریه {امپیریالیزم نوین} یکی هم هنری کیسینجر بود؛ مفهوم امپیریال، از جانب این گروه، و به احتمال اغلب، به وسیله کیسینجر در اخیر دهه 1970 پیش کشیده شده است؛ وی بعداً در کتاب «آیا آمریکا به سیاست خارجی نیاز دارد؟» نوشت:

«حتی در قیاس با بزرگترین امپراطوری های گذشته، امپیریال ایالات

متحده آمریکا، از برتری بی همتایی برخوردار است...»؛

9- این بحث از اندرسن است در کتاب «اختراع ناسیون»؛

10- جان بلامی فاستر: "کشف دوباره امپیریالیزم"؛ در کتاب "جهانی شدن و جهانی سازی"؛ جان بلامی فاستر و دیگران؛ ترجمه اکبر معصوم بیگی؛ تهران 1383؛ صص 61 به بعد؛

و "استیون پیتر روزن" رییس موسسه آ لین برای بررسی های ستراتژیک در یونیورسیتی هاروارد/هاروارد ریویو- جون 2002، نوشت:

«هدف ما... پیکار با رقیب نیست، بلکه حفظ جایگاه امپراطوری ما، و حفظ نظم امپراطوری است»

○ کتاب «ا. نیگری» و «م. هاردت» با عنوان «امپایر» از جانب نشرات کمبریج در سال 1995 نشر شد؛ و پس از آنکه در امریکا مورد توجه قرار گرفت از جانب نشرات هاروارد در 2002 تجدید نشر شد؛ این کتاب در آغاز با استقبال محافل چپ و مارکسیست مواجه شد؛

ف. نجیمی اشتباه می کند که می نویسد که دلیل نقد مارکسیست ها از این کتاب طرح مفهوم امپیریا بود؛ در زمان نشر این کتاب مفهوم امپیریا دیری بود که مطرح شده بود، و این مفهوم امپیریا دیری بود که دیگر نه در نوشتار چپ، بلکه در نوشتار محافل حاکم در امریکا عنوان می شد؛ ف.نجیمی خود را تصحیح کند. دلیل در جای دیگر بود؛

امپیریا لیزم نوین، دیگر به اشغال¹¹ نمی پردازد، بل امپیریا لیزم نوین مطابق به شابلون خود در ساختار و عملکرد دولت های ملی مداخله میکند و دولت های ملی را مطابق به شابلون خود "بازسازی" میکند؛ انتونی نیگری در کتاب «امپایر» نشان داد که که «دولت- ملت جای خود را به شکل جدیدی از «حاکمیت» بی دولت می دهد که در همه جا هست و در هیچ جا نیست¹²»

همین نظر انتونی نیگری "مارکسیست" بود که طرفداران نظریه «امپیریا لیزم نوین» آن را قاپیدند و به بخشی از نظریه امپیریا لیزم مبدل کردند؛ درست بعد از آن بود که کتاب نیگری از جانب مارکسیست ها مورد نقد قرار گرفت؛ مندرجات کتاب «امپایر» از نمونه های مهم درین باره است که نظامهای نظری ظاهراً متنازع، امروز چقدر با هم تقارن، و در واقع در هم تداخل دارند¹³؛

11- وقتی امریکایی ها میگویند که قصد شان اشغال افغانستان نیست، به همین مشخصه اشاره دارند؛

12- الک مک سینز وود: «امپراتوری سرمایه»، ترجمه حسن مرتضوی؛ تهران 1388؛ ص 21؛

13- در کتاب «سندروم افغانستان» در پانویس قید شده است: «"امپایر" نام کتاب انتونی نیگری است؛ مفهوم امپیریا لیزم نوین ریشه آمده است؛ شاید همین پانویس آغای نجیمی را وسوسه کرده باشد که آن جزئیات را نوشته است؛ اما این توضیح ظاهراً نا ضرور، یک شأن نزول تأثر آور داشت؛ یکی از کسانی که وی را می شناسم؛ و در اروپا زنده گی میکنند دیری

مفهوم مداخله در ساختار و عملکرد دولت ملی را بعداً مانویل کاستلز در کتاب " عصر اطلاعات/1999" بسط داد ؛

در کتاب «سندروم افغانستان» مفهوم «دولت ملی بازسازی شده» به پیروی از کاستلز عنوان شده است؛ اما طرح این مفهوم در کتاب «سندروم افغانستان»، از کاستلز یک گام فراتر می‌رود :

این‌قلم تأکید دارم بر ضرورت حفاظت و تأکید بر ضرورت برگشت به دولت ملی به منزله یگانه نهاد قانوندهنده در دوران گلوبال ؛ و خاصاً برای صیانت از جای و منافع کشور های کوچک؛ ازینجاست که نوشته ام تأسیس دولت ملی هدف برنامه یی نهضت روشنفکری افغانستان قرار می‌گیرد؛
واین‌قلم، بر این نظر خود، محکم ایستاده ام؛

❖ ف.نجیمی می نویسد :

«... در صفحه 21 روی مفهوم «دولت» و «دولت جهانی» به اتکا به دو نظریه **ساموئل هانتینگتن و فرید ذکریا** درحالیکه **هردو، نمایندگان نئوکانسرواتیف های ایالات متحد امریکا بوده اند، دید هردو در رابطه به مسایل جهانی همسان بوده (بخوانیم نه بوده !!)** است. یکی از آماج اصلی خصومت نئوکانسرواتیف های دوران جورج بوش بسر را سازمان ملل تشکیل می داد، که هم ریچارد پیرل، و پال ولفوتیس و هم سه سفیر آنکشور در سازمان ملل «جان نگرپونتی» ، « جان بولتون» و «زلمی خلیلزاد» این طرز دید شان را کتمان نمی کردند...»

خوب . مستفید شدیم :

- طوریکه در بالا آمد، بحث درکوشش برای **کنار زدن دولت ملی**، و بحث در **مطرح شدن مجدد مفهوم دولت ملی**، **هردو بحث**، از مباحث اصلی سامویل کاستلز است در کتاب «عصر اطلاعات»؛
- درپانویس این هم قید شده است که نسبت راجع ساختن این بحث به هانتینگتون ، چیست :

هم معلم یک زبان اروپایی بوده است، از من پرسید: « این امپایر چیست؟ منظور شما همان امپایر است که در برق گفته می شود؟ برق را به بحث شما چی غرض؟! »

آغای نجیمی هم ، با نوشته ای که کرده است ، نشان داد که ازان دوست دیگر من ، فاصله چندانی ندارد.

«از مروجین این مفکوره...»، یعنی وی یکی از کسانی است که طرح های درین باره {کنار زدن دولت ملی} را به پیش کشیده است؛

- درین پانویس اما از فرید ذکر یا به علتی یاد شده است که وی {معلوم است که وی یکی از همین گروه است؛ و برای اطلاع ازین مطلب نیازی نبود که منتظر لطایف المتذکرات فی کوائف المافیات ف.نجیمی بمانیم} برخلاف دیگران، صریحاً از ضرورت توسعه شورای امنیت ملل متحد حمایت کرده است؛ از جمله در کتاب «جهان پسا امریکایی»؛
- نظریه دولت جهانی، یک نظریه قدیمی است؛ فکر آن {در بحث از صلح پایدار جهانی} به ایمانویل کانت بر میگردد؛ تا جایی که بخاطر دارم بعداً هگل هم به این موضوع برگشت؛ و در آغاز قرن بیستم برتراند راسل^{۱۴} آن را دوباره مطرح کرد؛

این مفهوم دولت جهانی را طراحان نظریه امپیرال احیاً و دوباره به روز کردند، و اما بحث نظری درین مفهوم بیشتر کار کیسینجر و وولفویتس، و بریزینسکی، است، و نه هانتینگتون؛ آن سه تن اولی نوشتند که منظور از گلوبالیزم، یعنی سلطه جهانی امریکا؛ آنان نوشتند که این سلطه جهانی باید در شکل یک دولت جهانی مطرح و به پیش برده شود؛ دلیل «خصوصیت» آنان با سازمان ملل متحد نیز، از جمله، در همین اندیشه نهفته بوده است: در شرایطی که یک دولت جهانی حضور داشته باشد، به یک سازمان نماینده تکرر و تنوع در جهان نیازی نیست؛

خوب اینها همه معلوم است؛

- اینک می بینیم که متن کتاب «سندروم افغانستان» درین رابطه چگونه است؛

در ص 21

✓ اشاره به رد نظریه امپیرال؛ و رد ادعای اصلی آن، ادعای دولت جهانی، دارد؛ و موضع کتاب «سندروم افغانستان» درین زمینه قاطع است:

«جهان به سوی دولت جهانی به پیش نمی رود»؛

و اینقلم بر این نظر خود استوار ایستاده ام .

✓ اشاره به این دارد که، بر عکس، ملل متحد باید ابقاء و تکامل بخشیده شود: «برای بسط و تقویت گلوبالیزم باید نهاد های بینالمللی تحقق بخشنده آن را تاسیس و تقویت کرد و درین زمینه قبل از همه باید به ملل متحد نظری نو انداخت»

✓ و پانویس مربوطه ، کاملاً روشن ، همین بحث را دنبال میکند :

«نظر کوفی عنان به این می رساند که سازمان ملل متحد مهمترین نهاد جهانی است که درست در نقطه مقابل نظریهء دولت جهانی قرار دارد؛ از نظر عنان ملل متحد یک حد وسط جدید، در دوران گلوبال است که محور تاسیس موازنه های جدید جهانی قرار میگیرد...»

متن، فشرده است ، اما وضاحت و صراحت دارد ؛ معلوم نه شد که ف.نجیمی اینقدر سرفه کرده و گلو صاف کرده تا چی چیزی را بگوید؟؟

○ مشکل ف.نجیمی ، در قرائت است؛

❖ ف.نجیمی می نویسد:

«بحث نظریه «اوپرو - آزین» پرزینسکی یک بحث ناقص است، چون ممکن است نویسنده کتاب «تخته بزرگ شطرنج : سیادت ایالات متحده امریکا و ناگزیری های ژئواستراتژیک آن» اثر پرزینسکی را مطالعه نکرده باشد.

در متن کتاب «سندروم افغانستان» نگرش نویسنده خیلی شیشه نگرش منتقدین روسی و ایرانی می باشد....

باید به طرح ستراتژیک فردریک ستاتر در مورد «آسیای میانه بزرگ» توجه کرد. نکته شایان توجه اینست که نظریه «آسیای میانه بزرگ» شبهات های زیادی با طرح «حوزه تمدنی ما» دارد....

خوب.

این یگانه موردی است که ف.نجیمی چند سخن روشن و جدی می نویسد؛

اینک :

○ کتاب «تختهء بزرگ شطرنج»، نوشتهء بریژینسکی را اینقلم خوانده ام؛

ف. نجیمی اشتباه میکند؛ خود را تصحیح کند؛

○ در ویراست جدید کتاب «سندروم افغانستان» ازین کتاب بریژینسکی بطور منظم نقل شده است؛ این صورت کار را، اگر که اینقلم نمی پسندم، برای رفع سوءتفاهم های متعددی لازمی یافتم؛

نیاز به تأکید دارد که نقل از کتاب بریژینسکی، چارچوب کلی و سیاق اصلی «متن» کتاب «سندروم افغانستان» نیز در آن نسخه یی که ف. نجیمی در دست دارد { را در هم نه شکسته است؛ ف. نجیمی اشتباه میکند و به اضافه گویی مصاب است؛

○ و اما یک دلواپسی را که ف. نجیمی پیش می کشد، نمی توان جدی نگرفت؛

این که اینقلم، چگونه و از کجا شده است که به فکر «حوزهء تمدنی ما» رسیده ام؟

در آغاز نوشتهء خود، هم، ف. نجیمی یک جمله یی می نویسد که اگر که ظاهراً عطفی دیگر دارد، اما چیزهای متفاوتی از آن می تواند تداعی شد؛ وی می نویسد:

« در چنین حالت باید پرسید که جملات بعد از آن کیست؟ »

ف. نجیمی درینجا یک چیزی می نویسد که از قد و قامت خود وی بسیار بالا تر می پرد؛

اینک این فکر در اواسط دههء 1980، در مسیر جستجوی فکری برای پایان بخشیدن به جنگ در افغانستان به اینقلم دست داد، و پس از آن پیوسته من را به خود مشغول نگهداشت؛

○ طرح این مفکوره را اینقلم با نوشتهء «قوماندانان داخلی و حوزهء آزاد تجارتی» در سال 1366 در روزنامهء هیواد آغاز کردم؛ مضمون اولی این نوشته تبدیل افغانستان به «یک حوزهء آزاد (تجارتی)» بود، که نگارنده بر آن به عنوان یک مدل احتمالی برای برونرفت از ششدر جنگی که از پیرامون بدور افغانستان تنیده شده بود؛ تأکید داشتم . ازین مبحث اینقلم به مبحث دومی عبور کردم :

تأسیس «حوزه های آزاد تجارتي» در داخل کشور، به عنوان یک وجه المصالحه در محل، و به منظور برتری بخشیدن به یک جریان نو اقتصادی - تجارتي که قادر شود میکانیزم اقتصادی جنگ را در هم بشکند میکانیزمی که با سماجت تا عمق افغانستان نفوذ داده می شد :

« این واقعیت در مد نظر قرار می گیرد که، در سالهای جنگ ، همگونی بازار داخلی برهم خورده است؛ و یک میکانیزم دوگانهء بازار داخلی در کشور تکوین یافت.... یک بازار دومی که در مقابله با بازار اقتصادی در مناطق تحت حاکمیت دولت، قرار داشت....

سازماندهنده گان جنگ تحمیلی کوشیدند بر مبنای یک دوران بلند دالر و سلاح، این میکانیزم را تا عمق مناطق جنگ زده نفوذ داده و آنرا به محور عمدهء ادامه و تشدید جنگ، فرار سرمایه و منابع داخلی و انسانی از کشور مبدل گردانند. این یک میکانیزم خرابکار بوده است، زیرا تولید عنعنوی روستایی را مستقیماً به بازار های خارج از کشور پیوند می داد؛ بازتولید اجتماعی را سد می شد؛ و دوران شدید سلاح و پول را جاگزین بازتولید اجتماعی روستایی می ساخت....

در چنین شرایطی ، حل موفقانهء مسایل مربوط به احیای مجدد اقتصادی کشور، دقیقاً بدان مربوط میگردد که چگونه این میکانیزم وابسته با یک میکانیزم اقتصادی معادل و موازی دارای مشخصهء سرتاسری داخلی معاوضه گردد....

نقش جدید بورژوازی قبل از همه در جهت احیای دوبارهء بازار یگانهء داخلی قرار دارد که بطور عینی میکانیزم بازار دومی ایجادشده در شرایط جنگ را در هم می شکند ما با یک قوس صعودی فعالیت بورژوازی داخلی، قبل از همه بورژوازی تجاری، ... مواجه خواهیم بود؛ ازینرو باید بتوان اشکال همکاری متقابل دولت (و میکانیزم اقتصادی دولتی) با سرمایهء خصوصی ، و قبل از همه سرمایهء خصوصی تجاری، را بر مبنایی قرار داد که ، در چارچوب برنامهء عمومی احیای مجدد، خصوصیات هرچه آزاد تر و سیال تر بیابد؛ و در واقع بسوی تأسیس مناطق فعالیت آزاد سرمایهء خصوصی تجاری، و نه فقط تجاری، به پیش برود....

جای اقتصادی قوماندانان داخلی بر مبنای جدید قرار میگیرد..... در شرایط جنگ ، در مناطق تحت نفوذ قوماندانان داخلی، مناسبات اقتصادی دگرگون گردید؛

مناسبات خاص اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته است که در آن سلسله مراتب جنگی، سلسله مراتب عنعنوی را بتدریج کنار زده است... چنین بنظر میرسد که به تناسب مشخصات محلی و منطوقی و نیروی نظامی قوماندانان داخلی، مناطق خود اتکای روستایی شکل میگیرند... مناطق جدید خود اتکای روستایی که از جمله دارای پوتانسیال خودی دفاعی هستند، به مثابه پدیده جدید در عرصهء مناسبات زراعتی-دهقانی تبارز می یابند، که تا حدود زیاد نظریهء موفق ناشدهء کوپراتیف های دهقانی را عقب می زنند....

در طی ده سال گذشته، از جمله، با نقش سرمایهء تجاری برخورد دقیق صورت نه گرفت؛ سرمایهء تجاری به مثابهء عنصری از بازار اقتصادی منطقه در نظر گرفته نه شد... اینک با نگرش جدید اقتصادی که بر بیطرف ساختن افغانستان، از جمله بر مبنای اقتصادی، مبتنی است این اندیشه مهم تداعی می یابد که باید بتوان مسایلی از نقش سرمایهء تجاری در کشور را جدیداً مطرح ساخت که تمایل به تبدیل افغانستان به یک نوع زون آزاد تجارتي دارد...»¹⁵

این اندیشه ها را اینقلم چند بار در مصاحبه با ژورنالیستان خارجی هم مطرح کردم ؛

○ در جوزای 1369، در نوشتهء «مبختی در انتقاد از پراتیک ح د خ»، در تحت «مسألهء مشی اقتصادی مطرح می گردد» اینقلم نوشتم :

«ما نتوانستیم به این عرصهء بسیار مهم ستراتیژی جنگ تحمیلی توجه نماییم که یک جریان تخریب و تخلیهء برنامه شدهء مناطق دهاتی و زراعتی و در پیوند با آن یک جریان تخلیه و مهاجرت جبری اهالی محلات به خارج از کشور اعمال میشود؛ چنین بود که کتلهء عظیم مهاجرین بحیث منابع انسانی تداوم جنگ افغان بر علیه افغان بوجود آورده شد؛ یک کوشش واقعی برای درک این جریانات صورت نگرفت و بر عکس با تازاندن هر چه بیشتر "اصلاحات ارضی"، به این جریان تخلیهء نفوس، تحریکات اضافی داده شد؛ ما در شرایطی بر ادامهء اصلاحات ارضی کماکان اصرار می ورزیدیم که دو حلقهء اصلی حل مسألهء ارضی- دهقانی یعنی زمین و دهقان

دیگر به مفهوم قبلی در دایره اختیار ما قرار نه داشتند؛ در برابر ما مناطق تخریب و تخلیه شده و و دهقانان مسلح و مهاجر قرار داشتند؛ ما این پروسه ها را، که در واقع هر چه زود تر باید برای متوقف ساختن آنها دست بکار می شدیم ، دیده نتوانستیم؛

ما ماهیت میکانیزم اقتصادی جنگ تحمیلی را که بر مبنای صدور سهمگین سلاح و دالر و قاچاق مواد مخدره از سوی هلال طلایی به عمق قلمرو افغانستان انکشاف بخشیده می شد با دقت تعریف نه کردیم . به کمک این میکانیزم محور های جاذبه اقتصادی برای کشاندن اهالی ساده به اوضاع پی ریزی شد، تولید عنعنوی روستایی با این دوران اقتصادی رابطه داده شد، وسایل تولید روستایی با سلاح معاوضه شد؛ و ما برای ایجاد یک میکانیزم متبادل کار خود را متمرکز ساخته نه نتوانستیم

یک راه اقتصادی ساده از جنگ به صلح وجود نه دارد؛ انگیزه های اقتصادی صلح، حتی تا کنون نیز قوی تر از انگیزه های اقتصادی جنگ نیستند؛

ما باید می توانستیم از مدتها قبل برای شکستادن میکانیزم اقتصادی جنگ تحمیلی، بر همان سلسله مراتب اقتصادی متکی شویم که در شرایط جنگ در محل به وجود آمده است؛ ما باید بر اساس توسعه فعالیت سرمایه تجاری و بازار داخلی، نقش نوین قوماندانان داخلی از نظر اقتصادی را مطرح میکردیم....^{۱۶}»

○ و بعد از سقوط اتحاد شوروی ، مسایل نو در عرصه مقام منطوقی و جهانی افغانستان مطرح شدند؛ اینقلم در نوشته « انکشافات نوین و چار ملاحظه جدید» در دلو 1370 نوشتیم :

«.....افغانستان..... به یک ستاتوس جدید نایل می آید. جنگی که به وسیله ابر قدرت ها در افغانستان برافروخته شد ، به آزادی افغانستان از ابر قدرت ها انجامید چنانچه میدانیم از منابع اصلی بروز منازعه منطوقی در افغانستان، توسعه نفوذ و حضور یکجانبه شوروی در افغانستان بود که موازنه منافع

ستراتژیک شرق - غرب درین منطقه جهان را برهم زد؛ و در داخل کشور نیز باعث قیام ملی افغانان گردید که عظیم ترین حماسه ملی تاریخ معاصر کشور است.

.....در ماه های اخیر حوادثی در جهان و در همسایگی ما رخ داده است که نتیجه گیری های نوین درباره ستاتوس افغانستان را جلو تر می برد. به جای اتحادشوروی سابق اینک دولت های مستقل ظهور نموده اند که افغانستان همه آنها را به رسمیت شناخت.

در اثر این انکشافات مهم، مفهوم منطقه ما از حدود قبلی فراتر می رود؛ سیمای منطقه بطور بنیادی تغییر می یابد؛ ژئوپولیتیک منطقه در حال یک تغییر عمیق و اصولی است: دیگر افغانستان یک نوار تاریک حایل در بین "ابر قدرت ها" نیست؛ در نتیجه مفهوم "سیاست متوازن" نیز به معنای قبلی آن، دیگر نمی تواند میدان عمل داشته باشد؛ بر عکس افغانستان در مرکز و مصب جریانات عمده اقتصادی در بین کشور های متعدد منطقه ما قرار میگیرد و نقش آن ، خاصاً در تقسیم کار منطقوی، از بنیاد دگرگون میگردد؛ موقف جدید افغانستان در منطقه، و در تقسیم کار منطقوی، اینک یکبار دگر از "راه ابریشم" می گذرد؛ مفهوم بیطرفی دایمی دولت افغانستان ، اینک در روشنی این عنصر جدید مورد مطالعه قرار گرفته و انکشاف می یابد.

افغانستان به یک ستاتوس جدید در منطقه ما نایل می آید و عمران مجدد و شگوفایی اجتماعی و اقتصادی آن، به پیششرط شگوفایی اقتصادی منطقه ما مبدل میگردد .

در برابر چشمان ما سیما و ساختار جدید منطقه ما قد می افرازد؛ بر عکس گذشته ، منطقه ما اینک بیشتر از 15 کشور را در بر میگیرد که افغانستان در مرکز مواصلات و مبادلات اقتصادی و تجارتي در میان بخش شمالی و بخش جنوبی آن قرار گرفته است؛ اساسات مشترک تاریخی و فرهنگی و اسلامی منطقه ما را هر چه بیشتر به هم نزدیک می سازد و پیوند میدهد؛

منطقه ما با ریزرفهای مهم اقتصادی در مبادلات اقتصادی جهان معاصر جای مهمی اشغال خواهد کرد که اساس آن مناسبات متقابلاً مفید اقتصادی با

ایالات متحده آمریکا، اروپای متحد، روسیه فدراتیف، جاپان و حوزه پاسیفیک خواهد بود؛ دایره و حدود مناسبات و همکاری های اقتصادی میان کشور های منطقه نیز از محدوده عنعنوی فراتر می رود؛ دورنمای مناسبات و همکاری های جدید منطقوی در منطقه ما ظاهر میگردد؛ نظریه جدید درباره همکاری منطقوی شکل میگیرد؛.....

بنظر ما دورنمای انکشاف وضع طوری است که منطقه ما، منطقه همکاری متقابلاً مفید اعلان خواهد گردید و شورای همکاری اقتصادی و تجارتي و تخنیکي و فرهنگي بين کشور های منطقه تأسیس خواهد شد...^{۱۷}»

○ جای مهمی درین جستجو ها به مفهوم وفاق مربوط می شد؛ اینقلم در سال 1367 نوشتم:

«تحقق وفاق {کانسینسوس} وطني افغانان یک پروسه دشوار و مرکب و ذی جوانب است؛ این پروسه را باید به حیث یک پروسه جدید نجات "آبا وطن افغان"، پس از 1747 و 1919، تعریف کرد؛

مشی مصالحه ملی واقعاً امکانات و مقدمات تحقق وفاق ملی افغانان را بدست میدهد...

وفاق وطنی افغانان...یک وفاق معنوی...یک معنویت نو و یک تفکر همگانی افغانی، فراتر از همه اختلافات و تصادمات فکری و سیاسی به طور اجتناب ناپذیر از ضروریات شکل دهنده یک هژمونی نجات بخش وطنی افغانستان آینده است. وفاق معنوی - وطنی فلسفه جدید سیاسی افغانی را بدست می دهد... درست بدین معنا نظریات درباره پاتریوتیزم افغانی و ناسیونالیزم افغانی بر یک مبنا و محتوای نوین تاریخی استوار می گردد که راه به سوی وفاق

17- اینقلم : جریده پیام ؛ شماره 10.10.1970؛ برابر با 30.01.1992؛ صص 6 و 7؛ این نوشته بخشی از بیانیه بی بود که برای قرایت شهید دکتور نجیب الله به محفل به مناسبت پنجمین سالگرد اعلام مشی مصالحه ملی، نگاشته شد؛ این بخش، بنا به صوابدید، از بیانیه حذف گردید؛ و ازینرو بعداً در تحت عنوان « انکشافات نوین و چار ملاحظه جدید» در روزنامه پیام با نام نگارنده اصلی نشریافت ؛

معنوی - وطنی را گشوده می تواند^{۱۸}»

مفهوم وفاق ملی، مورد توجه قرار گرفت، و به زودی در اسناد رسمی بازتاب یافت و به منزله مفهوم کلیدی مشی مصالحه ملی مطرح شد؛

این گپ ها را من 20 تا 25 سال پیش نوشته بودم؛

و اما وقت فارغ برای تأمل بعدی در مفهوم وفاق وطنی { با مبنای معنوی و فکری } به اینقلم دست نه داد؛ در مهاجرت، در راه بسط مفهوم وفاق، اینک اینقلم در دو استقامت کار کردم:

در نوشته «وطن و هموطن» مفهوم «وفاق وطنی» را بسط دادم؛ و در کتاب «سندروم افغانستان»، مفهوم «وفاق تمدنی» را بسط دادم؛ این دو مفهوم «وفاق وطنی» و «وفاق تمدنی»، در برابر یکدیگر مطرح میشوند، و یکدیگر را مفروض و مشروط می کنند؛

خوب.

پس از مهاجر شدن در آلمان، رشته جستجو را در سری نوشته هایی که در مجلهء روشنی، تحت عنوان «مسأله شناسی روشنگری افغانی»، به نشر رسانیدم، از سر گرفتم؛ این نوشته ها پیش از همه یک جستجو و مرور بود برای خودم در فلسفهء سیاسی؛ طی کار برای این نوشته ها تا 500 منبع و مأخذ^{۱۹} مرور و بررسی شدند؛

درین سری نوشته ها نخست مفهوم «حوزهء آزاد افغانی»^{۲۰} را بدست دادم؛ و بعد پس از یک کار طولانی در بخش پایانی این سری نوشته ها، مفهوم «حوزهء تمدنی ما» را بدست دادم؛

این بخش پایانی در یک رسالهء 120 ص با یک تیراژ بسیار کم {بنابر امکانات محدود اقتصادی نگارنده} در پایان سال 2003 با عنوان اصلی «دربارهء ژئوپولیتیک جدید

18- رسالهء وفاق معنوی، هژمونی نجات بخش وطن؛ صص 5 تا 8؛

19- آغای نجیمی با خوشحالی می گفت که « کتابخانه ام را از روی فهرست مأخذ نوشتهء شما تکمیل کرده میروم!!!»

20- مجلهء روشنی؛ شمارهء هفتم و هشتم؛ 1377؛ ص 30؛

افغانستان» به چاپ رسید؛ ازین رساله در کتاب «سندروم افغانستان» جابجا نقل شده است و به نقل از ان دو مفهوم «حوزه آزاد افغانی» و «حوزه تمدنی ما» در برابر هم مطرح گردیده اند؛

مفکوره «حوزه تمدنی ما» را من در سال 2003 مطرح کردم ؛ ونقشه استاتر درباره آسیای میانه بزرگ در سال 2005 نشر یافت ؛

جالب اینست که آغای نجیمی آن رساله را خوانده بوده است؛ و تذکر وی به من، پس از قرائت این رساله، این چنین بود که : «داکتر صایب شما خو همه چیز ها ره گفتین !!!»

اما قرار معلوم اینک این گپ ها از فراموش آغای نجیمی برآمده است^{۲۱}؛

○ بدنال آن، توجه اینقلم به این معطوف شد که چنین مجموعه پیچیده از اندیشه ها را فقط هنگامی میتوان تکمیل شده دانست که بر یک بررسی از تحول در جهان کنونی، جهان گلوبال، همزمان باشد؛ و چنین بود که کار بعدی ضرورت شد تا «نوشته» «سندروم افغانستان» شکل گرفت و بعد بسوی کتاب تکمیل شد؛

اینگونه بوده است . ف. نجیمی عزیز!

○ شما "توبره" بردارید؛ و به سرتاسر مطبوعات رسمی، و چیز نویسی دوره دهه 1980 سر بزیند و پافشارید؛ و فقط یک نوشته نشان بدهید که ، با یک نسبت ولو بسیار ناچیز، این مفاهیم را مطرح کرده باشد؛ و یا این مسایل را بررسی کرده باشد؛

اگر نه یافتید، {و شما ازین گپ کم و بیش اطلاع داشتید} پس همان نظر درست است که منظور شما ازین "نگاه" کدام نقد نه بوده است ؛ غرض ورزی بوده است ؛ شما کار بزرگی را که در کتاب «سندروم افغانستان» نهفته است، عنودانه و حسودانه نادیده گرفته اید؛ چشمان را بر حقیقت بسته اید؛ و جواب ها و خواب

های خود را درین "نگاه" جُسته اید!

نجیمی عزیز!

رساله «سندروم افغانستان» ، محصول 25 سال کار مستقل فکری و تیوریک
اینقلم است که بر یک جستجوی پیگیر و بسیار گسترده فلسفی سیاسی و
تیوریک متکی بوده است؛

پایان قسمت اول

بررسی نوشته «نگاهی به کتاب سندروم افغانستان» را تا اخیر ادامه میدهم